

دکتر دیوید هاوارد، جاشوا-روت، جلسه ۳۰ داوران ۱۹-۲۱ پیوست دوم، خشم بنجامین

دیوید هاوارد و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر دیوید هاوارد است که در حال تدریس در مورد کتاب‌های یوشع تا روت است. این جلسه ۳۰، داوران ۱۹-۲۱، ضمیمه دوم، خشم بنجامین است.

بار دیگر درود، و در این بخش قصد داریم بحث خود را در مورد کتاب داوران تکمیل کنیم.

یک داستان پایانی هم در فصل‌های ۱۹ تا ۲۱ وجود دارد. این داستان جنبه‌های مختلفی دارد، اما اساساً همه آنها یک چیز هستند، چیزی که از این طریق به چیز دیگری منتهی می‌شود. بنابراین ما در سراسر کتاب در مورد چرخه نزولی فساد و ارتداد صحبت کرده‌ایم.

ما شاهد اوج گرفتن این فساد در یفتاح و به ویژه شمشون در میان داوران هستیم. فصل‌های ۱۷ و ۱۸ فساد میکاه و لاوی او و دین شخصی‌سازی شده‌اش و دخالت دانی‌ها در آن را نشان می‌دهد. و اکنون در فصل‌های ۱۹ و ۲۱، فساد اخلاقی و معنوی بیشتری داریم.

و می‌توانیم در مورد این موضوع از نظر خشم بنی‌بنامین صحبت کنیم، زیرا اتفاقات بدی در جبعه، شهری در قبیله بنی‌بنامین، رخ می‌دهد. و سپس پس از آن، بنی‌اسرائیل، بقیه بنی‌اسرائیل علیه قبیله بنی‌بنامین قیام کردند و این جنگ داخلی بزرگی است. بسیاری از مردم کشته می‌شوند.

اما با یک لاوی دیگر شروع می‌شود. فصل ۱۷ با یک لاوی شروع می‌شود، با مردی به نام میکاه از افرایم، اما او یک لاوی جوان را استخدام می‌کند. در فصل ۱۷، آیه ۷، مرد جوانی از بیت لحم در یهودا از خاندان یهودا که یک لاوی بود و در آنجا اقامت گزید و بیت لحم را ترک کرد تا به سرزمین افرایم برود.

فصل ۱۹، آیه ۱، با لاوی آغاز می‌شود. اولین چیزی که دوباره متوجه آن خواهیم شد، این است که دوباره به ما گفته می‌شود در آن روزها پادشاهی در اسرائیل وجود نداشت. اوضاع به دلیل فقدان رهبری واقعی الهی به این نقطه بد رسیده است.

آیه ۱ در باب ۱۹ ادامه می‌دهد و می‌گوید، شخصی لاوی در قسمت دورافتاده کوهستان افرایم اقامت داشت که کنیزی از بیت‌لحم در یهودا برای خود برگزید. خیلی جالب است که در باب ۱۷، یک لاوی از یهودا را داریم که به افرایم می‌رود. در باب ۱۹، یک لاوی از افرایم که به بیت‌لحم می‌رود تا از آنجا همسری بگیرد، کنیزی، برای خود بگیرد.

و بلافاصله به ما گفته می‌شود که او به او خیانت کرده و او را ترک می‌کند و به خانه خانوادگی‌اش در بیت‌لحم برمی‌گردد. و این آغاز یک سری اتفاقات است که در نهایت به اتفاقات واقعاً بدی در ادامه کتاب تبدیل می‌شوند. بنابراین، در آیه ۳، فصل ۱۹، شوهرش بلند می‌شود و به دنبال او می‌رود تا با او با مهربانی صحبت کند و به خانه زن جوان می‌رسد و پدرش از او استقبال می‌کند.

و بعد این چرخه طولانی و تکراری وجود دارد که او یک شب می‌ماند، بعد می‌خواهد برود، و پدرش به او ملحق می‌شود تا بیشتر و بیشتر و بیشتر بماند و در نهایت تقریباً نزدیک به یک هفته می‌ماند. و هیچ‌وقت نمی‌دانید، زن جوان واقعاً اینجا ذکر نشده است، اما پدر حتماً لاوی را آنقدر دوست داشته که می‌خواهد او

بیشتر بماند و شاید در این مدت سعی می‌کند دختر را متقاعد کند که با شوهرش برگردد. اما در نهایت، در پایان، لاوی تصمیم می‌گیرد که دیگر بس است و واقعاً می‌خواهد برود.

و بنابراین، در آیه ۱۰ آمده است که او شب را در آنجا نماند. او برخاست، حرکت کرد و به مقابل یبوس، یعنی اورشلیم، رسید. بنابراین، اورشلیم همین حوالی است، کمی دورتر در غرب

و می‌گوید که او چند الاغ زین‌شده با خود داشت و کنیزش نیز همراهش بود. و در این مرحله، بینش جالبی در مورد وضعیت اورشلیم وجود دارد، زیرا در چند آیه بعدی، او را با خدمتکاران می‌بینیم و وقتی به یبوس، نزدیک می‌شوند، در آیه ۱۱، خدمتکار می‌گوید: «بیاید برویم اینجا در شهر یبوسیان بمانیم.» و ارباب لاوی، می‌گوید: «نه، ما قصد نداریم برگردیم، آیه ۱۲، ما قصد نداریم به شهر بیگانگانی که به قوم اسرائیل «تعلق ندارند، برگردیم».

پیش از این اشاره کردیم که اورشلیم، یبوس، در مرز یهودا و بنیامین، یهودا در جنوب و بنیامین در شمال قرار داشت. در فصل ۱۵، آیه ۶۳، آمده است که یهودیان نتوانستند یبوسیان را از قلمرو خود بیرون کنند. و داوران، فصل ۱، آیه ۲۱، می‌گوید که بنیامینیان نیز نتوانستند همین کار را انجام دهند.

بنابراین، هر دوی آنها به نوعی ادعای مالکیت بر شهر را داشتند. اما در اینجا می‌بینیم که به نوعی، این شهر یک منطقه بی‌طرف بود و واقعاً به هیچ‌کدام تعلق نداشت. و به نظر می‌رسد که یبوسی‌ها هنوز حاکمیت خود را در آنجا حفظ کرده‌اند.

و بنابراین اینجا ما یک لاوی و خدمتکارش را داریم. و لاوی تمایلی به ماندن در آن شهر ندارد زیرا آن را یک شهر خارجی می‌داند. و دوباره، سال‌ها بعد بود که داوود شهر را تصرف کرد و آن را از آن خود ساخت، آن را یک شهر یهودی، یک شهر اسرائیلی، و البته پایتخت کشور کرد.

بنابراین، آنها به جعبه رفتند. جعبه حدود چهار مایل در غرب اورشلیم و در قلمرو بنیامین است.

و آنها قرار است آنجا بمانند. بنابراین، آنها به آنجا می‌رسند. آنها به سمت آنجا برمی‌گردند.

و او به میدان می‌رود زیرا هیچ‌کس از آنها استقبال نمی‌کند. آیات ۱۶ تا ۲۱ درباره مهمان‌نوازی پیرمردی که در آنجا ملاقات می‌کند، به ما می‌گوید. و پیرمرد، همانطور که آنها به این سو و آن سو می‌روند، سرانجام او را به خانه‌اش دعوت می‌کند.

و این‌گونه این بخش به پایان می‌رسد. و آنها آنجا تا پاسی از شب آرام گرفته‌اند. و پیرمرد، لاوی را به خانه‌اش می‌آورد.

و آنها، پایان آیه ۲۱، پاهای خود را شستند، خوردند و نوشیدند. بنابراین، آنها در این مدت شادی می‌کنند. آیه ۲۲. و سپس مردان شهر، مردان جعبه، و آنها را افراد بی‌ارزش می‌نامد.

ما چند بار دیگر هم با این اصطلاح مواجه شده‌ایم. ابیملک آدم بی‌ارزشی است، و شمشون با آدم‌های بی‌ارزش معاشرت دارد. یکی دیگر از داوران هم در واقع با آدم‌های بی‌ارزش معاشرت دارد.

بنابراین، می‌بینیم که ظاهراً این ماجرا به خوبی تمام نخواهد شد. و آنچه در آیه ۲۲ به این پیرمرد می‌گویند، مردی را که به خانه‌ات آمد بیرون بیاور تا او را بشناسیم. حال، در عهد عتیق، کلمه «شناختن» به روش‌های مختلفی استفاده می‌شود.

این به شناخت شناختی مربوط می‌شود. به رابطه و شناخت خدا مربوط می‌شود. همچنین به اتحاد جنسی نیز مربوط می‌شود.

آدم همسرش را شناخت، و او باردار شد و پسری به دنیا آورد. خوب، این تمام ماجراست. بحث‌های زیادی در مورد اینکه دقیقاً منظور از این حرف در اینجا چیست، وجود دارد.

و بگذارید اینجا هم بگوییم، این متن، پژوهش‌های بسیار قوی زیادی در این متن از پیدایش ۱۹ وجود دارد، جایی که لوط و مردان شهر به لوط می‌آیند و می‌خواهند دو مردی را که به عنوان مهمان دارد بشناسند، و لوط در عوض دخترانش را به این مردان پیشنهاد می‌دهد. اینجا، همان سناریو در حال اجرا است، و مرد صاحب خانه، بیرون می‌رود و می‌گوید، نه، اینقدر شریانه رفتار نکنید. از آنجایی که این مرد به خانه من آمده است، این کار زشت را نکنید.

بنگرید، اینجا دختر باکره من و کنیزش هستند. حال، دلیل مکث من در اینجا این است که در دهه‌های اخیر، بحث‌های زیادی بین محققان کتاب مقدس و دیگران در مورد اینکه آیا این متن و متن موجود در پیدایش واقعاً در مورد فعالیت همجنس‌گرایانه صحبت می‌کنند یا خیر، وجود داشته است. و به نظر می‌رسد که در سدوم در پیدایش ۱۹ به شدت محکوم شده است.

به نظر می‌رسد که در اینجا به شدت محکوم شده است. به طور سنتی، تصور می‌شد که این تمایل به پایان دادن به عصر فعالیت‌های همجنس‌گرایانه بوده است. اما در دهه‌های اخیر مفسران دیگری بوده‌اند که پیشنهاد داده‌اند خیر، یا استدلال کرده‌اند که خیر.

این اصلاً فعالیت همجنس‌گرایانه نیست. این درخواستی برای بیرون آوردن مردان است تا ما آنها را بشناسیم. و بتوانیم به نوعی از آنها استقبال کنیم. ما کمیته استقبال محله هستیم.

ما فقط می‌خواهیم بدانیم که آنها چه کسانی هستند و آنها را بشناسیم. من فکر می‌کنم این ادعا با این واقعیت که هم پاسخ لوط و هم پاسخ این مرد، پیشنهاد دادن زنان جوان به آنهاست، رد می‌شود. در این متن، همچنین آمده است که اینقدر شریانه رفتار نکنید و این کار زشت را انجام ندهید.

اگر آنها فقط می‌خواستند بدانند که این مردان چه کسانی بودند، این کار شریانه و رذیلانه‌ای نیست. دیگران. بنابراین این بحثی بود که در مقطعی مطرح شد. پاسخی که من الان دادم معمولاً داده شده است.

بحث کمی تغییر کرده است، و اکنون طرفداران مشروعیت روابط همجنس‌گرایانه خواهند گفت، نه، مسئله واقعیت فعالیت همجنس‌گرایانه نیست، بلکه فعالیت همجنس‌گرایانه بی‌بندوبار است و این تجاوز همجنس‌گرایانه است. این بحث همچنان ادامه دارد. همچنین با بخش‌های دیگری از کتاب مقدس که در مورد همجنس‌گرایی صحبت می‌کنند، به ویژه پولس در رومیان ۱، مرتبط است. من مطمئناً در اینجا می‌گویم که خود این فعالیت به عنوان یک چیز زشت دیده می‌شود، و مرد این را تشخیص می‌دهد، و ما نمی‌توانیم از این واقعیت فرار کنیم.

او به طرز عجیبی پیشنهاد می‌دهد که دختر باکره‌اش و کنیز مرد را به او بدهد، بنابراین می‌گوید: به آنها تجاوز کنید، هر کاری می‌خواهید با آنها بکنید، هر طور که می‌خواهید با آنها رفتار کنید، اما این کار را علیه این مرد که مهمان من است، انجام ندهید. مردان از این کار راضی نبودند، بنابراین صاحب خانه، خوب، مرد می‌گوید، مشخص نیست چه کسی، اما به نظر می‌رسد که مرد لاوی کنیز خود را می‌گیرد و او را مجبور می‌کند

که پیش آنها برود، و آنها او را می‌شناختند و تمام شب تا صبح به او آزار و اذیت رساندند. وقتی صاحب خانه صبح بیرون می‌آید، دختر روی پله‌های خانه از حال می‌رود.

اساساً، او آنجا مرده افتاده است. این لای در این متن خود را با جلال و شکوه نمی‌پوشاند، زیرا او نسبتاً سنگدل است. او فقط در آیه ۲۸ می‌گوید، برخیز، برویم.

هیچ اهمیتی به پریشانی آشکار او نمی‌دهد. شاید در واقع نداند که او مرده است، اما مطمئناً نگران حال او نیست. جوابی نمی‌شنود، بنابراین او را سوار الاغ می‌کند و بلند می‌شود و می‌رود.

وقتی به خانه می‌رسد، چاقویی برمی‌دارد، او را به ۱۲ تکه تکه می‌کند و تکه‌ها را به عنوان نقطه‌ی اتحاد برای این کار به ۱۲ قبیله ارسال می‌کند. اما این عمل وحشتناک او با این صیغه، زنی که ظاهراً در اوایل فصل ۱۹ عاشقش بوده، در اینجا کاملاً بی‌رحمانه است. او هرگونه تمرکزی را بر نگرانی‌اش نسبت به او از دست داده و اکنون این موضوع را بیشتر به یک مسئله‌ی ملی تبدیل می‌کند.

از آنجا که جبعه، شهری که این جنایت در آن رخ داد، در قبیله بنی‌امین قرار دارد، این موضوع به رویارویی بین ۱۱ قبیله دیگر با قبیله بنی‌امین تبدیل می‌شود. این مرد تا آن مرحله پیش رفته است. فصل ۲۰، این کل موضوع فصل ۲۰ است.

اسرائیل اکنون در یک جنگ داخلی بسیار مخرب فرو ریخته است. قبلاً اشاره کردم که فصل‌های ۲ تا ۱۶ مربوط به درگیری‌های اسرائیل با خارج، دشمنان خارج از خود، است. فصل‌های ۱۷ تا ۲۱ درباره درگیری‌های داخلی و درگیری‌های خودویرانگر است و مطمئناً، ما آن را در فصل ۲۰ می‌بینیم.

این فقط یک توالی وحشتناک از اتفاقات است. بنابراین آنها دور هم جمع می‌شوند، فصل ۲۰، آیات ۱ و بعد از آن. و همه می‌آیند، از دان تا بئر‌شبع.

دان در شمال دور و بئر‌شبع در جنوب دور قرار دارد. آنها در یک مکان در مصفه، که در بخش مرکزی کشور است، جمع می‌شوند. و روسای همه قوم، قبایلی که خود را به خداوند تقدیم می‌کنند، ۴۰۰۰۰ نفر هستند.

مردانی که شمشیر کشیدند. و ظاهراً از بنی‌بنیامین دعوت نشده است، زیرا آیه ۵ می‌گوید که آنها از این موضوع باخبر شدند. و قوم اسرائیل می‌پرسند، چگونه این اتفاق افتاد؟ و بنابراین، لای داستان را در آیات ۴ و بعد از آن روایت می‌کند.

و بنابراین همه مردم در نتیجه آن قیام کردند. لای در آیه ۷ می‌گوید، به دلیل این خشم، می‌خواهم همه از من حمایت کنند و به من نصیحت بدهند. و همه با هم برمی‌خیزند.

در آیه ۸ و آیه‌های بعدی، آمده است که هیچ‌کدام از ما به خانه‌هایمان نخواهیم رفت، هیچ‌کدام از ما به خانه‌هایمان باز نخواهیم گشت، اما تا زمانی که به این بی‌حرمتی رسیدگی کنیم. و بنابراین آنها مردانی را از طریق قبیله بنی‌امین می‌فرستند، و آنها ابتدا فقط می‌گویند، چه کار کرده‌اید؟ و اولین درخواست عادلانه این است که مجرمان را برای ما بفرستید. مردان بی‌ارزشی را که مرتکب این بی‌حرمتی شده‌اند برای ما بفرستید، و شاید همین کافی باشد.

اما در پایان آیه ۱۳، بنی‌بنیامین به این حرف گوش ندادند. و بنابراین به سطح بعدی می‌رسد. و بنابراین مردم بنی‌امین، آیه ۱۴ و آیات بعدی، برای شرکت در نبرد بیرون می‌آیند.

اینجا افراد زیادی درگیر هستند. آیه ۱۵، ۲۶۰۰۰ نفر از بنی بنیامین هستند. به نظر می‌رسد ۴۰۰۰۰ نفر از بقیه اسرائیل هم هستند.

و خود شهروندان جبعه ۷۰۰ مرد نخبه داشتند، پایان آیه ۱۵. در آیه ۱۶، در میان آنها ۷۰۰ مرد برگزیده چپ دست بودند که می‌توانستند فلاخن پرتاب کنند. و این یک مزیت بود، زیرا معمولاً در نبرد، شما به راست دست بودن عادت دارید.

سنگ از زاویه و مسیر خاصی، از طرف فلاخن‌اندازان راست دست می‌آید. بنابراین، اگر فلاخن‌اندازان چپ دست داشتید، یک مزیت بود. بیشتر یک غافلگیری می‌بود.

کمی شبیه شاید در تنیس، که بیشتر بازیکنان راست دست هستند، و اگر یک بازیکن چپ دست داشته باشید، حریف را به نوعی شکست می‌دهد. و مردان اسرائیل، آیه ۱۷ دوباره، دوباره تکرار می‌شود، ۴۰۰۰۰ مرد. و بنابراین، قوم اسرائیل می‌روند و از خدا می‌پرسند، چه کسی اول برای ما علیه بنی بنیامین خواهد رفت؟ و دوباره پاسخ، به یاد داشته باشید که قبلاً در فصل ۱ آمده است، چه کسی اول برای ما خواهد رفت؟ و خدا می‌گوید، یهو دا.

همین موضوع در آیه ۱۸ هم صدق می‌کند، اینجا یهو دا است. بنابراین، آنها صبح برخاستند و در مقابل جبعه اردو زدند. و حالا یک سری حملات و دفع حملات مکرر وجود دارد.

و این اتفاق سه بار در چند پاراگراف بعدی رخ می‌دهد. و به نظر می‌رسد اوضاع در این مرحله بدتر و بدتر می‌شود. در دو بار اول، بنیامین قادر است بقیه بنی اسرائیل را دفع کند.

بار سوم، آنها شکست خوردند. و آنها در معرض نابودی کامل و حتمی قرار گرفتند. این سرنوشت کنعانیان بود.

در این میان، در آیه ۲۸ به فینحاس اشاره شده است. درست قبل از آن، در آیه ۲۶ از بیت‌ئیل نام برده شده است. اینجا جایی است که ارتش در وسط سرزمین به آنجا رسید.

و در انتهای آیه ۲۷، در پرانتز آمده است که صندوق عهد خدا در اینجا قرار داشت. بنابراین، حضور خدا اینجا در بیت‌ئیل بود. و اشاره می‌کند که فینحاس، پسر الیعازر، پسر هارون، در آن روزها در مقابل صندوق عهد خدمت می‌کرد.

بنابراین این نیز یک نشانه کوچک دیگر است که شاید وقایع اینجا نه در پایان دوره، بلکه قبل از آن اتفاق می‌افتد. زیرا فینحاس پسر هارون بود که صدها سال قبل از آن زندگی می‌کرد. و بنابراین، این به همراه نشانه مربوط به نوه موسی در فصل ۱۸، هر دو نشانگر این هستند که این فصل‌های پایانی ممکن است در اوایل این دوره اتفاق افتاده باشند.

اما آنها اینجا قرار گرفته‌اند تا عمقی را که همه چیز تا این لحظه فرو رفته بود، نشان دهند. او از خداوند سؤال می‌کند و خداوند در آیه ۲۸ پاسخ می‌دهد و می‌گوید: «برای فردا بروید و من آنها را به دست شما خواهم داد.» بنابراین آنها کمین می‌کنند و وارد می‌شوند و در نهایت، می‌توانند آنها را شکست دهند.

بخشید، نمی‌توانم شماره آیات را به خوبی بینم. آیه ۳۵ می‌گوید، خداوند بنیامین را در برابر اسرائیل شکست داد. مردان اسرائیل آن روز ۲۵۱۰۰ نفر از مردان بنیامین را نابود کردند.

بنابراین، علیرغم اینکه همه در اعماق پایینی فرو رفته بودند، ما هنوز خدا را می‌بینیم که از طرف اسرائیل علیه بنیامین می‌جنگد. و من فکر می‌کنم شاید این ایده وجود دارد که با وجود تمام مشکلاتی که در کشور آنجا اتفاق می‌افتد، ملت برای مقابله با یک بی‌عدالتی گرد هم آمده است. شاید به همان روشی که در کتاب یوشع در فصل ۲۲، وقتی قبایل ساکن در شرق اردن یک قربانگاه ساختند، بقیه ملت با این فکر که این یک بی‌عدالتی است، متحد می‌شوند زیرا این قربانگاه پرستش دروغین است.

و آنها، به اعتبار خودشان، آماده‌اند تا با رفتن به جنگ از این اصل که نباید پرستش کاذب وجود داشته باشد، دفاع کنند. سپس آن وضعیت پراکنده می‌شود زیرا معلوم می‌شود که قبایل شرق اردن قربانگاه کاذب برپا نمی‌کردند. بنابراین، تنها نکته مثبت، تنها پرتو نور ممکن است این باشد که هر چقدر هم که اوضاع اینجا بد باشد، ۱۱ قبیله در برابر این بی‌عدالتی متحد هستند و بنابراین خدا به آنها عطا می‌کند و به آنها اجازه می‌دهد تا در اینجا بر بنیامین پیروز شوند.

بنابراین، آیه ۳۶، مردم بنیامین دیدند که شکست خورده‌اند. اما رفت و برگشت، رفت و برگشت، و افراد بیشتری سقوط می‌کنند. آیه ۴۴، ۱۸۰۰۰ مرد از بنیامین، همه مردان شجاع، سقوط کردند.

نفر دیگر هم در آیه ۴۵ کشته می‌شوند. هر نفر که در آن روز کشته می‌شود، ۲۵۰۰۰ نفر است که ۲۰۰۰ به نظر می‌رسد علاوه بر ۲۵۱۰۰ نفر ذکر شده در آیه ۳۵ باشد. بنابراین در آن زمان کشتار زیادی رخ داده است.

و باز هم، جرقه‌ای که تقریباً تمام این هولوکاست سراسری را به راه انداخت، خودخواهی یک مرد، این بنیامینی، ببخشید، این لاوی، و خودخواهی مردی است که خانه‌اش را به روی افراد بی‌ارزش باز می‌کند تا بیایند و به زن صبیغه‌ای تجاوز کنند، و این لاوی که واقعاً اهمیتی نمی‌دهد چه اتفاقی برای همسرش می‌افتد. بنابراین، این هم، اثر گلوله برفی شدن اوضاع است. و بنابراین، در نهایت قبیله بنیامین ظاهراً از بین می‌رود.

در آیه پایانی این فصل، آیه ۴۸، مردان اسرائیل علیه قوم بنیامین برگشتند، آنها را با شمشیر کشتند، شهر مردان، حیوانات و هر آنچه را که یافتند، و تمام شهرهایی را که یافتند، به آتش کشیدند. بنابراین، از قضا کاری که قرار بود اسرائیل در کتاب یوشع علیه کنعانیان انجام دهد، اکنون در میان هموطنان خود، برادران خود، به خودشان حمله می‌کنند و آنها را از بین می‌برند و همه را در آنجا با آتش می‌سوزانند. بنابراین این نکته‌ای است که در پایان فصل ۲۰ به آن رسیده است.

خب، ما یک فصل پایانی داریم. و این کمی طعنه‌آمیز است، چون بعد از همه این‌ها، بنی اسرائیل متوجه می‌شوند و از خودشان می‌پرسند، هوم، ما چه کار کرده‌ایم؟ ما قبیله یکی از برادرانمان را از بین برده‌ایم. شاید این ایده خوبی نباشد.

شاید نباید این کار را می‌کردیم. و این موضوع پاراگراف اول فصل ۲۱، آیات ۱ تا ۷ است. و در آیه ۶، می‌گوید که قوم اسرائیل به برادرشان بنیامین رحم کردند. می‌گوید که یک قبیله از اسرائیل جدا شده است.

خب، ما چه کار خواهیم کرد؟ برای همسران کسانی که باقی مانده‌اند چه کار خواهیم کرد؟ از آنجایی که به خداوند قسم خورده‌ایم که همسران و دخترانمان را به آنها نخواهیم داد، پس اجازه دهید کس دیگری در احیای قبیله بنیامین مشارکت کند. ما این کار را نخواهیم کرد. بنابراین، این دوگانگی وجود دارد و خود مردم هم تا حدودی متناقض هستند.

بنابراین، آنها تصمیم می‌گیرند بگویند، خب، چه کسی بود که نیامد و با بقیه همراه نشد؟ و آنها متوجه می‌شوند، کسی اشاره می‌کند، که ساکنان مکانی به نام یابیش گیلاد، که در شرق اردن است، آنجا نبودند. بنابراین، آنها کسانی هستند که انتخاب می‌شوند تا افتخار همسر دادن به بنیامین را داشته باشند. منظورم این نیست که موضوع را بی‌اهمیت جلوه دهم، اما گاهی اوقات شما را به یاد چگونگی تشکیل کمیته‌ها در مشاغل یا دانشکده‌ها می‌اندازد که در آن تصمیم می‌گیریم که یک کمیته فرعی یا رئیس داشته باشیم که به فردی که در جلسه نبوده، ریاست یا مسئولیت‌ها واگذار می‌شود.

و این هم از ماجرای ما. بنابراین، ملت ۱۲۰۰۰ نفر از شجاع‌ترین افراد خود را در آیه ۱۰ می‌فرستد و با شمشیر به ساکنان یابیش جلعاد حمله می‌کند، زنانشان را اسیر می‌کند و همه را به هلاکت می‌رساند، اما ۴۰۰ دختر باکره جوان را که مردی را نشناخته‌اند پیدا می‌کند و می‌آورد. پس این کاری است که آنها انجام می‌دهند.

آیه ۱۲، تمام جماعت گرد هم می‌آیند و بنی بنیامین به آنجا بازمی‌گردند. بنابراین، آنها این ۴۰۰ زن را به او دادند، اما آنها برای بنی بنیامین کافی نبودند. دوباره، در آیه ۱۵، مردم بر بنیامین دلسوزی کردند زیرا خداوند در قبایل اسرائیل شکاف ایجاد کرده بود.

بنابراین، با وجود تمام این فراز و نشیب‌ها، به نظر می‌رسد که به همین دلیل، خداوند شکافی بین آنها ایجاد کرده است، و بنابراین آنها تصمیم می‌گیرند که به گام دوم، مرحله دوم یافتن همسر برای بنیامین نیاز دارند. نابود کردن همه در یابیش جلعاد و دزدیدن ۴۰۰ زن جوان کافی نبود. بنابراین، آنها دوباره در آیه ۱۶ می‌گویند، ما برای همسران چه خواهیم کرد زیرا زنان بنیامین از بین رفته‌اند؟

، باید ارثی وجود داشته باشد، اما ما نمی‌توانیم همسرانمان را به آنها بدهیم، آیه ۱۸. و بنابراین، آنها گفتند، خب، بیایید به شیلوه برویم. آنجا یک جشنواره سالانه برگزار می‌شود و زنان قرار است در آنجا به عنوان جشنواره برداشت محصول برقصند، و بیایید کمین کنیم و ۲۰۰ نفر دیگر را بدزدیم.

و اساساً این همان چیزی است که در نهایت اتفاق می‌افتد. و آنها به بنی بنیامین می‌گویند که می‌توانند این کار را انجام دهند، پس آنها آن کار را انجام می‌دهند، آیه ۲۳. و مردم بنیامین چنین کردند و زنان خود را به تعدادشان از رقصندگان گرفتند، که آنها را ربودند.

سپس آنها رفتند و به میراث خود بازگشتند، شهرهایی را که در آنها زندگی می‌کردند، بازسازی کردند و ساکن شدند. بنابراین، پایان این فصل نسبتاً صلح‌آمیز به نظر می‌رسد، و مانند اینکه همه تا ابد با خوشحالی زندگی می‌کنند، آیه ۲۴، قوم اسرائیل در آن زمان از آنجا عزیمت کردند، هر کس به قبیله و خانواده خود. آنها از آنجا بیرون رفتند، هر کس به میراث خود.

این خیلی شبیه پایان کتاب یوشع است. هر کسی به سرزمین خودش می‌رود و به میراث خودش برمی‌گردد. همه چیز سر جای خودش است.

، و همه اینها در یوشع خوب بود، اما اینجا کمی گمراه‌کننده است زیرا با هزینه‌ای گزاف و بهای گزاف هزاران، اگر نگوئیم ده‌ها هزار نفر کشته و آواره، خانواده‌های از هم پاشیده و زنان جوان مورد تجاوز قرار گرفته‌اند همراه است. و بنابراین، نویسنده کتاب با ارائه نظر نهایی خود در این مورد و گفتن اینکه نه، این چیز خوبی نیست، به پایان می‌رسد. در آن زمان پادشاهی وجود نداشت.

هر کسی از نظر خودش این کار را درست انجام می‌دهد. همه این اتفاقات به این دلیل می‌افتد که آنها کاری را که می‌خواستند انجام می‌دادند. هیچ رهبری خدایی در این سرزمین وجود ندارد که بگوید، شما نباید این کار را انجام دهید.

این کاری است که ما باید انجام دهیم. و اگر یک پادشاه خداترس وجود داشت که آنها را در پیروی از خداوند و ریشه داشتن در شریعت رهبری می‌کرد، نظر من این است که تقریباً هیچ یک از این اتفاقات نمی‌افتاد. بله، واضح است که همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر بوده‌اند، و در طول مسیر در ملت گناه وجود داشته است، اما مطمئناً نه گناه عظیم و ارتداد گسترده و سراشیی سقوط کل ملت، از جمله رهبران، که اگر یک پادشاه خداترس وجود می‌داشت، رخ می‌داد.

بنابراین، همانطور که کتاب داوران را به پایان می‌رسانیم، صرفاً برای تکرار، موضوع اصلی که ارتداد معنوی را کردن خداوند است، همواره بدتر و بدتر می‌شود، و این علامت، این نت که اگر پادشاهی خداترس وجود می‌داشت، اتفاقات بهتری در راه بود، یا اوضاع بهتر می‌شد، به صدا در می‌آید. همانطور که به خواندن کتاب مقدس از طریق کتاب روت و سپس سموئیل ادامه می‌دهیم، متوجه می‌شویم که روزهای بهتری در پیش است، زمانی که تحت فرمان پادشاهانی مانند داوود و سلیمان و برخی از پادشاهان خداترس در آینده قرار می‌گیرد. بنابراین این پیام کتاب داوران است.

این یکی از غم‌انگیزترین کتاب‌های کتاب مقدس است، اما برای ما بسیار آموزنده نیز هست.

این دکتر دیوید هاوارد است که در حال تدریس در مورد کتاب‌های یوشع تا روت است. این جلسه ۳۰، داوران ۱۹-۲۱، ضمیمه دوم، خشم بنیامین است.